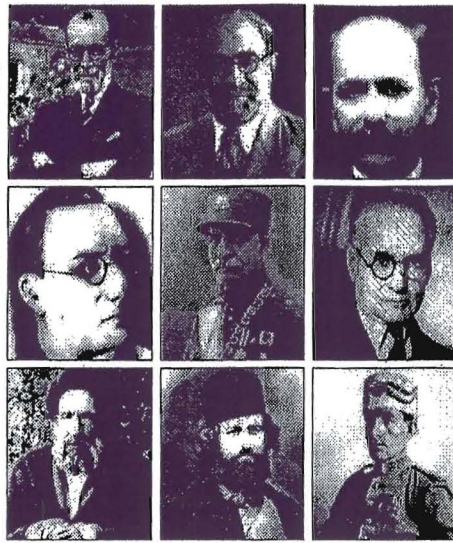


روشنفکران ایرانی و برآمدن رضاشاه

بحثی درباره آرمان‌های سیاسی و اجتماعی آغاز عصر پهلوی - بخش اول

گروه اندیشه: تاریخ معاصر ایران سواد کشفکن قدرت‌ها و شاهان با جنبش‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره است. از آنرو برآمدن و برزاندن هر شاه و سلسله‌ای بستگی عمیقی به این جنبش‌ها و جاسنگ‌های اجتماعی آنها دارد. آنچه در نوشتار زیر مورد بررسی قرار گرفته، گاندیشکافی دوران برآمدن سلسله پهلوی و نیز روابط و کشمکش‌ها و احتمالاً سود بردن‌های این نظام سیاسی از روشنفکران است. مهرداد پروچدی استاد دانشگاه سیراکوز که پیش از این کتاب مشهور روشنفکران ایرانی و غرب را نوشته، در این مقاله که توسط وی در اختیار گروه اندیشه روزنامه کارگران گذاشته شده، سعی دارد تلاش روشنفکران عصر پهلوی اول را تحلیل کند و زمینه‌های برآمدن و تأثیر آن را و همچنین علت بی‌جویی‌هایی چنان را به دست دهد.



باز خوانند - برآمدن رضاشاه بر تخت قدرت همزمان با سر بر آوردن نخستین نسل پس از انقلاب مشروطه ایران است. نسلی که تا کار آمدن و بی‌عملی پادشاهان قاجار، بی‌رحمی آقا محمدخان، جنگ‌های تلبلی اور فتحعلی‌شاه، سستی مظفرالدین‌شاه، ستمگری محمدعلی‌شاه و بی‌جسادی احمدمیرزا را در خاطره همگانی‌اش مرور می‌کرد و از این‌رو رضاشاه را نماد رویارویی با تمامی کاستی‌های پیشین‌یاد، در دستگاه فرماورایی قاجار می‌دید. ۲- او نه از طبقه اشراف و درباریان برخاسته بود و نه به صفت بازرگانان، بازاریان و زمینداران وابستگی داشت (گرچه در پایان کار خویش به بزرگ‌ترین زمیندار ایران تبدیل شده بود) جدایی او از تبار قاجاریان نیز راه مخالف‌خوانی را بر روشنفکران شغافرا می‌بست.

۳- رضاشاه نخستین دستگاه حکومتی غیر قبیله‌ای از دوران صفویان تا روزگار خویش را بنا نهاد. تا پیش از این صفویان، زندیان، افساریان و قاجاریان همه بر اساس پیوندی ایلی و قبیله‌ای و آنچه که این خلدون رفته‌های «میست» می‌نامد بر ایران فرمان رفته بودند. ۴- رضاشاه عرفی‌ترین پادشاه ایران تا زمانه خویش است. همو بیشترین همت را در کار عرفی ساختن جامعه ایران کرد و بدین روی روشنفکرانی که پس از دوران مشروطه درگیر مبارزه با انحصارطلبی و اندیشه‌های سنتی و استخرافی شده سنتی بودند نمی‌توانستند به پشتیبانی از برنامه عرفی‌گرایی رضاشاهی برخیزند. ۵- به دست گرفتن تدریجی قدرت ترغیب‌نویسی در پهنه سیاست ایران بود و پیش از این در خاطر نمی‌گنجید که کسی که کودتا را سامان داده چندسالی در پس پرده پندار و آنگاه به آهستگی سرشسته‌باری کارها به دست خویش را آشکار سازد. تا در این فاصله نخبگان پیشین را گزیه‌گام از میدان سیاست به دور کند. به راستی چگونه رضاشاه توانست دست خانواده‌های مهمی چون فرمافرما، اسفندیاری، هدایت و مهنوی را از لاسان سیاست ایران کوتاه کند؟ ۷- اصلاحات این دوره باوروسرم زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور را در گریز ساختن بدون شک ساختار دولت مدرن در ایران و امدار تکاپوی دستگاه دولتی در این دوران است. به زبان فوکو، رضاشاه جامعه ایرانی را خوانا (legible) کرد. کاری که مفریته و مدرنیته‌سازان با جامعه می‌کنند تا با بهدست دادن حقیقت و چندوجهی سلوکار آن، امکان چیرگی علمی-عملی، برنامه‌ریزی فرهنگی، اقتصادی و مهارت‌سیاسی، نظامی آن را فراهم آورد. واحد سرمدی‌نویسی چون سرشماری، نام خانوادگی، واحد یکسان اندازه‌گیری، درجه‌های تحصیلی، سنجش‌های بهداشتی، مرزبندی، شناسنامه، گذرنامه، نشانی کار و زندگی، و... همه و همه به کار سامان کردن دولت و دولت‌داری می‌آمدند و پیش‌زمینه مودکراسی یعنی حکومت قانون را امکان‌پذیر می‌ساختند. چه بدون خوانا ساختن جامعه و بدون داده‌های چون شناسنامه، گذرنامه، نقشه راه، آمار و... قانون زمینه پدیداری و کاربست خویش را از دست می‌دهد. چنین بود که روشنفکران ایرانی برنامه رضاشاه در خوانا ساختن جامعه ایرانی را به چشم قبول می‌نگریستند. به جاست که نگلی به برنامه‌های بنیادین دولت پهلوی اول در دگرگونی جامعه ایرانی بیکنیم. الف- راه‌ها و جاده شوسه که ۸۰ سال پیش از این زمینه شکوفایی اقتصادی ایران را فراهم ساخته بود این‌شک کلدی دگرگونی اجتماعی را در کف رضاشاه می‌نهاد. ب- خدمت اجباری سربازی و تحصیل همگانی نسل اول توده کنایان را بپای می‌آورد و پهنه سیاست و فرهنگ را از چیرگی انحصاری چند نخبه فرهنگی و سیاسی می‌راند. گرچه از دیگر سو بالارفتن تراز دانش همگانی به افزایش قلمرو خواست‌های همگانی می‌انجامید. چنین پدیده‌ای که در دانش سیاسی «انقلاب انتظارهایش» (revolution of rising expectations) می‌نامند مهم‌ترین چالش درونی کشورهای جهان سوم را رقم می‌زند. جامعه‌های جوان و شهری‌شده می‌توانند دولتی را که همیای گسترش درک و خواست همگانی رشد نکرده به زانو در آورد. بدین قرار است که در دوران رضاشاه با افزایش شمار ارتشیان، کارمندان دولت، قاضیان، دانستان‌ها، وکیلان، استادان و معلمان، طبقه میانی نوینی سر بر می‌آورد تا پاسخی به افزایش تراز خواست‌های همگانی فراهم آورد. ج- پایان دادن به شورش‌های گوناگون در گوشه و کنار کشور از جمله شکست دادن کلل پسان، رحیم‌خان سمیتقو، شیخ خزعل، ابوالقاسم لاهوتی، جنبش جنگل و دیگران به پیشبرد امنیت و آرامش برای مردم و گسترش نیروی دولت مرکزی در تمامی کشور می‌انجامید. برای نمونه این پس‌پازرگانان می‌توانستند بدون ترس از راهزنان و باغی‌ها پیشه خویش را بی‌گیرند. بی‌شک نمی‌توان تمامی شورش‌های یاد شده را یا باغی‌گری و راهزنی دانست. با این‌همه سخن در این است که دوران رضاشاه دوره پایاندی به سرکشی‌ها و بی‌نظمی‌ها در کشور بوده است. بدین‌روی به همان میزان که توان دولت مرکزی پهلوی اول در گسترش امنیت افزایش می‌یابد، چالش‌های منطقه‌ای و محلی نیز فروکش کرده و نظم و سامان دولتی جایگزین آنها می‌شود.

خواه سده بیستم و ادیب‌المعالم فرامانی از چالش‌های سیاسی حزب‌ها و نابسامانی تکاپوهای سیاسی شکوه می‌کنند. انبوهش این نابسامانی‌ها و شکست زودرس انقلاب مشروطیت، ایرانیان را درگیری و دست‌انگیزی راستین در سازوکار دولتمداری مدرن باز داشت. آنان را از آموختن الگوی حکومت ملی بی‌بهره ساخت و بدین روی به روند پرورش نسلی از دولتمداران و سیاست‌ورزان مدرن آزادبخواه و مودکراسی‌طلب پایان داد و چنین بود که علی‌اکبر دهخدا در روزنامه سرش چپ استانبول از نبود «آدم و عالم» در میان ایرانیان شکایت می‌کرد. سببگیری این روزگار نکتی‌تبار و درآیین بر وجدان همگانی به خواست دولتی کارآمد دامن می‌زد که در راه استقلال سیاسی، نگاه‌بانی از تمامیت ارضی، گسترش و فراگیری زبان پارسی و پایان‌دهی به امور سرملو کالطوالی‌بگوشد کشور را از چندپارگی سنتی‌اش باز رهاشد. بدین روی روشنفکران و مشروطه‌خواهان آزادی‌طلب خودآگاهانه هدف‌های مودکراتیک خویش را در تراز بست‌تری از اطمینت نشانی‌دهد و همت در کار هر چه کارآمدتر ساختن دولت نوایی مدرن بستند. افزون بر اینها، چنین دگرگونی شگرفی در سرمشق فکری روشنفکران آزادبخواه در استانه دولت پهلوی اول پاسخ درخوری به شرایط جهانی این دوره نیز بوده است. چنانکه پژوهش‌های ساموئل هانتینگتون در کتابش «حجوج سوم دموکراسی» نشان می‌دهد: در دوره پایانی دهه ۱۹۲۰ شمار کشورهای جهان به ۶۵ می‌رسید و از این میان نیز تنها ۲۰ کشور به شیوه مودکراتیک اداره می‌شدند. باز از میان این ۲۰ کشور هم در دهه ۱۹۲۰ با آغاز بحران اقتصادی بزرگ (Great Depression) در آمریکا و روی کار آمدن هیتر در آلمان، برخی شرط‌های راستین مودکراسی را از دست داده و به گره کشور‌های غیرمودکراتیک پیوستند. نیز باید به یاد داشت که درگونی‌ها و پیشرفت‌های فناوریانه (تکنولوژیکی) اروپا و آمریکا در نخستین دهه‌های سده بیستم و پیدایش اتومبیل، تلگراف بی‌سیم، برق، دوربین، سینما، گرامافون، تلویزیون، ماشین تحریر و... سازوکار زندگی روزمره در غرب را پیش از این زیربستر ساخته بود و هر روز بر فاصله آن با راهوروسم زندگی

در دوران رضاشاه با افزایش شمار ارتشیان، کارمندان دولت، قاضیان، وکیلان و معلمان، طبقه میانی نوینی سر بر می‌آورد تا پاسخی به افزایش تراز خواست‌های همگانی فراهم آورد

ایا به راستی از رخداد به نوب بستن مجلس به دست محمدعلی‌شاه تا کودتای ۱۹۲۱ بر سر ایران چه رفته است؟ و چگونه رویدادها چه در درون و چه در بیرون ایران زمینه اجتماعی-سیاسی و اندیشه‌ی کودتای ۱۹۲۱ را فراهم ساختند؟ در نبود شخصیت‌های محوری سیاسی و اجتماعی-فکری تاریخ‌نگاران فرم‌خور از وارسی این دوره ۱۳ ساله با به کار بستن جمله‌های کلی‌ای چون «هرچ‌موج برآمده از جنگ جهانگیر اول و سنتی حکومت مرکزی» تن زده‌اند و از رخداد می‌توان به این قرار برشمرد: ۱- تکاپوی محمدعلی‌شاه برای بازگشت به قدرت (۱۹۱۱)، ۲- جنگ جهانگیر اول (۱۹۱۴) و نقش آن در دگرگون‌سازی نگاه ایرانیان به مدرنیته و تمدن اروپایی که اینک در پی آن همه اندیشه‌نویزهای متعالی بشری بر آتش ویرانی جهان لدن می‌زد، ۳- بی‌امری همگانی و فراتر و با و تیغوس، که به مرگ نزدیک به یک میلیون ایرانی یعنی ۱۰ درصد جمعیت کشور در سال‌های جنگ انجامید. ۴- اشغال ایران به‌دست نیروهای انگلستان، روسیه و آلمان ۵- تا کار آمدن دستگاه اداری دولتی ۶- بدهی‌های پادشاهان قاجاری به دولت‌های خارجی ۷- مسلح‌شدن ایران‌های خارج‌ار، کرد، ترکمن و بلوچ به تفنگ‌های اروپایی ۸- آمدورق ۲۴ کلبینه در دوره ۱۳ ساله ۹- دست‌انگیزی دولت‌های بیگانه در سرنگونی و بر سر کار آوردن هر یک از این کالبنه‌ها ۱۰- بست‌شدن شش ساله مجلس شورای ملی و نیمه‌کاره ماندن روند تصمیم‌گیری‌ها و قانونگذاری آن ۱۱- رونق بازار انجمن‌های ترویج و کمیته‌های مجازات ۱۲- پوزوی انقلاب بلشویکی در روسیه ۱۳- به پادشاهی روسین احمدمیرزا قاجار در سن ۱۳ سالگی ۱۴- قرارداد ۱۹۱۱ و توفیق‌الدوله ۱۵- شورش‌ها و قیام‌های گوناگون در گوشه و کنار ایران مانند شورش محمد خیابانی و میرزا کوچک‌خان جنگلی ۱۶- یافتن نفت در مسجد سلیمان (۱۹۰۸)، ۱۷- نبود دستگاه بروکراسی و نبود نیروی ارتش ۱۸- ناتوانی دولت مرکزی

در دوران رضاشاه با افزایش شمار ارتشیان، کارمندان دولت، قاضیان، وکیلان و معلمان، طبقه میانی نوینی سر بر می‌آورد تا پاسخی به افزایش تراز خواست‌های همگانی فراهم آورد

بیشتر تاریخ‌نگاران، دوره پهلوی اول را عصر تمرکزپایی قدرت و ساماندهی شدن اقتصاد ایران می‌نهند و در همین حال سرکوب سیاسی و فضای بسته فرهنگی این دوره را مایه سستونی اندیشه و زوال روشنفکری در آن عهد می‌شمارند. در نگاه این تاریخ‌نگاران روشنفکران این دوران باز روی ترس سر بر آستان خدمتگزار دولت نه‌اند. با نگاه‌گیری و خاموشی، بی‌بسته ساختن و همراه محمدعلی فرقی این بیت مولوی را مزمزه کرده‌اند که: در کف شیر تو خون‌خواری ای جز که تسلیم و رضا کو چار می

اما به راستی آیا می‌توان تمامی روشنفکرانی را که با دستگاه پهلوی اول همکاری کرده‌اند در یکی از دو گروه «لا شغف» یا «بهر استی» می‌توان دوران پهلوی اول را عصر عسرت فکری و بی‌حاصلی اندیشه‌ی نسبت و در آن از چیزی به‌جز شکست فکری و شکستگی روحی سرافتی نگرفت؟ آیا جوش اندیشه ملی‌گرایی و چیرگی ناسیونالیسم این دوران را می‌توان تنها با پندار نیمه‌بزی سیاسی دولتی دانست؟ به باور من و به ناخواه بسیاری نظریه پردازان اسلام‌گرا، ملی و چپ، سیاست‌های رضاشاه مبع شکوفایی و گسترش اندیشه‌های مدرن در ایران نبوده و خودکامگی دستگاه فرمافرمای‌اش نهال اندیشه‌نویزی در ایران را سترون ساخته است. افزون بر این، خدمتگزار قدرت انگلستان روشنفکران این عصر نیز برای سنجیده‌ای نیست. برآدم که دآوری در این باره نیازمند نگاهی زرفتر و متعادل تر به کارنامه روشنفکران این دوران است. بسا که هنگام این رسیده باشد که دآوری یک‌پسویه و ناروی پیشین را به کناری نهیم و بر دستاوردهای اندیشه‌ی و عملی روشنفکران این دوره چشم بگشاییم. شرط این کار اما دوری از نگاه‌های احساسی و رمانتیک و دآوری‌های سختگیرانه سیاسی و اخلاقی است. فرمافرمان تاریخ، هستی‌های فرامی‌رود و الوهی نیستند. چنانکه ضد فرمافرمان آن را نیز نباید سراپا شیطان دانست. گرچه همواره ناچاریم که از دیدگاه و افق کنونی خویش به گذشته‌نگاریم اما فهم درست گذشته و رفتار آنان نیازمند پذیرایی و شگادگی ما نسبت به افق‌های تاریخی فکری و عملی است که آنان را در بر گرفته است. به دیگر سخن نمی‌توان لغزش این افق‌های تاریخی و عملی اروپاییان را سامان می‌داده است. ناپدیده گرفت. در عصر اروپایی روسو و کانت، زمان فرمافرمای ایران به‌دست خویش‌ن زدن و اقامه‌مدن‌های قاجار بوده است. تاریخ کشایش نخستین سفارتخانه ایران در لندن از سال ۱۸۰۹ پیش‌تر نمی‌رود و ایرانیان در راه و رسم دیپلماسی و چند و چون و رابطه با دیگر کشورهای سال‌ها از عثمانی عقب‌تر بودند. از دیگر سو خلاف آدماهای تاریخی از این‌ها باید به خاطر سپاریم: لئونارد داونوچی در دوران به آتش سوزاندن جان‌گوربان در اروپا پدیدار می‌شود و اندیشه‌های اکبرشاه هندی در رواناری و کثرت‌گرایی مذهبی قرن‌ها از زمانه خویش پیش‌تر می‌رود. همچنان که به‌رغم پیدایش‌های قبیله‌ی پس از انقلاب دوران شکوفایی اندیشه‌ی جامعه ایرانی نیز بوده است. چنین است که تاریخ سده بیستم ایران را نمی‌توانست به انقلاب مشروطیت، جنبش ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ۵۷ فرو کاست و اندیشه‌های راینده آن را در نوشته‌های آخوندزاده، ملکم‌خان، احمد‌الد و شریعتی خلاصه کرد.

انقلاب مشروطیت و پیامدهای آن

بی هیچ شک انقلاب مشروطه پیمان نخستین انقلاب بورژوا مودکراتیک در یک کشور جهان سوم از بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخی سده گذشته است. تنها ایران که منطقه خاورمیانه است، دولت خود را در آینه این انقلاب می‌بیند. این انقلاب به‌عنوان یک نقطه عطف در تاریخ ایران و جهان به‌شمار می‌آید. این انقلاب به‌عنوان یک نقطه عطف در تاریخ ایران و جهان به‌شمار می‌آید. این انقلاب به‌عنوان یک نقطه عطف در تاریخ ایران و جهان به‌شمار می‌آید.

جشن مشروطه‌خواهی چنان که احمد کسروی یادآور می‌شود: «ها پاکدلی‌ها آغاز ولی داد با پاکدلی‌ها با پایان رسید و دست‌هایی از درون و بیرون به میان آمده آن را بر هم زد و تا‌جام گشت و کار به اشتفتگی کشور و ناتوانی دولت و از هم گسیختن رشته‌ها و اعتماد مردم دانستند آن چگونه آمد و چگونه رفت و انگیزه تا‌جام‌مندان چه بود» (تاریخ مشروطه ایران-احمد کسروی-ص ۱-ج ۱). کسروی از رویدادهای مهمی می‌سپد که نقر جامی جنبش مشروطیت را رقم زده‌اند. به جاست که ما نیز همچو او بار برسیم که



مهرداد پروچدی

